

# عوامل بینش صحیح جامعه علمی در آیات و روایات

الهه عرب زاده<sup>۱</sup>

سیدعلیرضا صدر حسینی<sup>۲</sup>

سیدحمیدرضا میرعظیمی<sup>۳</sup>

## چکیده

دستاوردهای جامعه علمی که بر شیوه های اندیشیدن و زیستن ما تأثیر دارد، متأثر از نگرش آن است. نگرش و یا بینش به معنای ورود به میدان معرفت با اتکا به نوعی چهار چوب از پیش تعیین شده است. اولین رکن هر عمل معرفت است و چون نفس آدمی بطور طبیعی به قوای جسمی گرایش دارد، حفظ اعتدال آن در گرو ملزمت عقل با چهار چوب آموزه های وحیانی است. چنین عقلی همه علوم بشری با محوریت توحید را که از دیگر عوامل نگرش صحیح است، ثمر می دهد. عمل به چنین اعتقاد و بینشی، با ایجاد و تقویت حالتی راسخ در نفس، تحت عنوان تقوای الهی تحقق می یابد.

کلید واژه ها: نفس، عقل، علم، آموزه های وحیانی، تقوا

۱ - دانشجوی دکتری رشته مدرسی معارف اسلامی دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

sadr33@gmail.com

Hmirazimi@ut.ac.ir

۲ - استادیار گروه اخلاق اسلامی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران

۳ - استادیار گروه اخلاق اسلامی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۶/۱۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۸/۱۵

## مقدمه

قرآن کریم اساس زیست و حیات فردی و اجتماعی انسان را مبتنی بر شناخت و آگاهی او قرار داده و تقلید را جز در برخی از فروعات -که مبتنی بر تحقیق و شناخت است، نفی می‌کند و او را موظف می‌کند که در جمیع شئون ارتباطات خود -چه ارتباطی که با نفس خود دارد و چه ارتباطات دیگر- بر اساس آگاهی و شناخت قدم ببردارد؛ چرا که کار شناخت و معرفت، تمیز حق از باطل است.

اما در این شناخت و آگاهی، نوع نگرش افراد جامعه به ویژه جامعه علمی از همه جوانب تأثیر بی‌بدیلی دارد. زیرا فراگیران علم در کنار کارکردها و نوآوریهای علمی می‌توانند شیوه‌های اندیشیدن و زیستن افراد را در جامعه تغییر دهند. نگرش و یا بینش هر فرد علمی بدان معناست که وی با اتکا به نوعی چهارچوب از پیش تعیین شده وارد میدان معرفت می‌شود و این نوع معرفت و شناخت باعث ایجاد روحیه ابتکار، استمرار علمی و نحوه مسؤولیت پذیری او می‌گردد. قدر یقین دانش مرز نمی‌شناسد و فناوری نیز به سرعت منتقل می‌شود. این دو بی طرف نیستند و در عین حال جهان بینی ها، ارزش ها و الگوهای خاص را با خود وارد می‌کنند. اگر اعضای این جامعه در نگرش خردباری صریح انسان مدارانه که محصول تمدن و فرهنگ اروپایی است، به تحصیل علوم و پژوهش پردازند، در چنین فضایی فعالیت‌هایشان بر اساس معرفت دنیوی و حیات دنیوی شکل می‌گیرد:

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهُوَا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحُدُونَ» (الاعراف، ۵۱)  
نُبَيِّكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ صَلَّ سَعْيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يَحْسِنُونَ صُنْعًا» (الكهف، ۱۰۴ و ۱۰۳) و در جریان کشف و تبیین رفتارهای طبیعت، رفته رفته نقشی برای معارف و مفاهیم الهی قائل نیست. چنین بینشی سر انجامی جز بیراهه رفتن ندارد که نه تنها رشد و رفاهی را ثمر نمی‌دهد؛ بلکه عواقب مهلكی به دنبال دارد و جز فساد و ویرانی انتظار دیگری نمی‌رود: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنْتُهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (النمل، ۱۴)

کارکردهای جامعه علمی زمانی مفید و ارزشمند است و به نتیجه مطلوب می‌رسد که هر قدمی که افراد آن در مسیر آموزش و پژوهش بر می‌دارند، قدم دیگر را در جهت کسب مکارم اخلاقی بردارند و این اصل در پرتو ارتقاء بینش و نگرش صحیح تحقق می‌یابد.

نکته حائز اهمیت درک بینش صحیح (بینش توحیدی) است؛ چراکه فطرت وجودی انسان، الهی و توحیدی و خاص اوست، با مسیری معین و غایتی مشخص: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طَهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلِّي شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (الاعراف / ۱۷۲) که قلب و جان آدمی با آن آشنایی دیرینه دارد: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸) و انسان را به هدایت عالی سوق می دهد: «... وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يُهْدَ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (التغابن، ۱۱)

او دارای دو ساحت جسمانی - که با وساطت و اسباب منطبق بر زمان و مکان، خلق خداست - روحانی - که بدون دخالت هرگونه اسباب مادی و ظروف زمانی و مکانی، امر خداست - است. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (الحجر، ۲۹)

خلق اولیه او چکیده ای از گل و خلق آخر او متفاوت از مراحل قبل و مستفیض از خیر کثیر الهی است. «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ»

انسان صاحب فطرت و عقل، دارای هویتی فراتر از عالم ماده است و کیفیت حیاتش وابسته به حاکمیت عقل اوست. رفتارها و کردارها، تجلی محتوا و کیفیت ابعاد ادراکی و فطری انسان است که وقتی به صورت ارادی و بر اساس عقیده و اخلاق و در چهارچوب فطرت سلیم اجرا شود، عمل صالح است.<sup>۱</sup> او دارای سرشی نیک، الهی و ملهم خیر و شر است: «فَآلَهُمْهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس، ۸)

و می تواند دارای قلبی سلیم: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (الشعراء، ۸۹ - ۸۸) و یا قلبی مریض: «وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادُهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ» (التوبه، ۱۲۵) باشد.

۱- در قرآن کریم از کلیه رفتارهای انسانی صحیح و مقبول (چه رفتارها و لذاید دنیوی و مادی و چه رفتارها و لذاید معنوی و اخروی)، به عنوان عمل صالح یاد شده و مکرر ایمان و عمل صالح به صورت لازم و ملزم هم آمده است. آیاتی همچون (آل عمران، ۱۵۷)، (النساء، ۱۲۲)، (المائدہ، ۹) بیانگر این مطلب است.

البته رشد و تعالی انسان به عنوان مطلوب ذاتی او نیازمند شناخت مفاهیم مبانی انسان شناختی است و «ارتباط بینش توحیدی با مفاهیم مبانی انسان شناختی، ارتباطی اشراقی و همچون ارتباط نور و شعاعهای آن، حکایتگر ارتباط مفهوم کانونی با سایر مفاهیم پیرامونی و جلوه همان مفهوم کانونی (یعنی توحید) است» (باقری، ۴۳).

در این راستا عواملی همچون شناخت، کنترل و تهدیب نفس، تعقل، ملازمت عقل و علم وحیانی، تقوی و ایمان اصول و اركانی نیز قابل انکاراست.

### شناخت، کنترل و تهدیب نفس

نفس عامل ادراک و علم حصولی و نیز عامل اراده و خواهش و عواطف در مراتب مختلف است که به دلیل انواع کُنش و کششها می تواند سایر ابعاد رشد انسانی مانند قلب، عقل و فطرت را تحت تأثیر قرار دهد. هر چند نفس از حیث ذات واحد است ولی دو جنبه دارد: نفس غیر متعقل و نفس متعقل (نفس ناطقه).

جنبه غیر متعقل نفس نیز دو بعد دارد: نفس نباتی که هیچ وجه اشتراکی با جنبه عقلانی ندارد و قوه شهوی یا بطور کلی قوه غریزی که به نحوی با مبدأ عقلی ارتباط دارد، فرمان عقل را می شنود و از او پیروی می کند و به نحوی مساهم فرداست (ارسطاطالیس، ۸۵ و ۸۴).

جنبه متعقل و یا نفس انسانی که قوه نطق و واجد اندیشه است، تصورات و تصدیقات کلی را می فهمد. استباط آراء می کند و افعال فکری و حدسی را انجام می دهد و در زمان های مختلف بر اساس موقعیت ها، حالات و شیوه متفاوتی می یابد؛ زیرا استعداد ترقی و تکامل و نیز سقوط و کنترل را دارد و در مراتب رشد متعددی از مسوّمه و ملهمه «وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا \* فَآلَّهُمَّاهَا فُجُورٌ هَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس، ۸ و ۷) تا امارة: «وَ مَا أَبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَآمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (یوسف، ۵۳)، لوما: «وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةً» (القيامت، ۲) و درنهایت مطمئنه، راضیه و مرضیه: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ \* ازْ جِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً» (الفجر، ۲۷ و ۲۸) ظاهر می شود.

بنابراین نفس آدمی عامل کارکردهای متعددی در ادراک و شناخت، امور عاطفی و انگیزشی، امور رفتاری و اکتسابی، امور اخلاقی، معنوی و دینی است؛ ولی چون بطور طبیعی گرایش به بدیها

و انگیزه های شهوی دارد و همواره با فرمان به بدی، به واسطه خطوات شیطان و وسوسه های او، رشتی ها را می آراید: «...إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...» (یوسف، ۵۳)

بدین ترتیب هر نوع تمایلی به منزله بیراهه رفتن از مسیر حقیقت و سقوط در رذایل است. پس باید همواره آن را مورد محاسبه و کنترل قرار داد: **«فَحَاسِبْ نَفَسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرَكَ»** (سیدرضی، خطبه ۲۲).

این امر در واقع فرد را از غفلت می رهاند و شناخت فرد را از خودش بیشتر می کند. در اصطلاح روانشناسی شناختی را که هر فرد از خود پیدا می کند، به «خودآگاهی» تعبیر می شود، فرایندی که شامل شناخت ها، باورها و نیز آگاهی از احساسات و عواطف است. (دانیل کلمن، ۷۷). هر فرد با محاسبه نفس علاوه بر آنکه اعمال ظاهری خود را مورد سنجش قرار می دهد، بینش و افکار و باورها و همچنین عواطف خود را ارزیابی می کند.

امام علی (علیه السلام) سعادت دنیا و آخرت را در گرو شناخت نفس دانسته و می فرماید: «کسی که بر معرفت نفس ظفر آید به بزرگترین فوز نائل شده است» (تمیمی الامدی، ۱۷۲).

حضرت کنترل نفس را تا حد ریاضت بر خود لازم می داند ولی درباره دیگران به ریاضت نفس توصیه نمی کنند، چون اغلب توایی آن را ندارند، اما از آنان می خواهد با تقوی و تلاش درکسب رضوان الهی و پاکدامنی و درستی، امام خود را یاری نمایند:

**«أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُنُونَ بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَةٍ وَسُدَادٍ»** (سیدرضی، نامه ۴۵).

ایشان در جایی دیگر می فرماید: «ای بندگان خدا محبوب ترین بندۀ نزد خدا بندۀ ای است که خداوند او را در پیکار با نفس یاری داده... جامه شهوهات را از دل بر کند... خود را با عدالت ملازم ساخته و نخستین عدالت‌ش آن است که هوا و هوس را از خود دور کند: (خطبه ۸۷)؛ ولی در عین حال مدارا و مراعات نفس را در امور حلال و مباح لازم می دانند و می فرماید: «نفس خویش را در کار عبادت فریب ده (تا حدی تمایلاتش را بر آور تا چون کودکی رام و آرام شود) و با او مدارا کن و بر او سخت مگیر و هنگامی که نشاط و فراغت دارد به عبادتش در آور، مگر عبادتی که بر تو واجب است که به ناچار باید در زمان معین آن را به جای آوری» (همانجا، نامه ۶۹).

به هر حال اگر چه نفس کنش های شناختی و ارادی و عملی دارد، اما بیش از همه نماینده تمایلات و رفع نیاز های جسمی و جنسی است. از این رو باید در حد اعتدال مهار و کنترل شود تا مجال و قدرتی برای پرورش سایر ابعاد انسان باقی بماند.

اگر نگرش و بینش اعضای جامعه علمی که متأثر از احوال درون آنهاست، متمایل به قوای غریزی شود، درست بینی شان دچار خلل می شود و این امر نه تنها مانع تهذیب عملی آنان می شود؛ بلکه مانع تصویب علمی اشان شده و دانششان را نیز تباہ و فاسد می کند.

## تعقل

عقل در لغت به معنای «منع و توقف» آمده است و از آن جهت که مانع و بازدارنده فرد از قول و فعل مذموم است، عقل نامیده شده است (ابن فارس، ذیل عقل).  
این واژه در اصطلاح فلاسفه دو کاربرد دارد:

**الف- عقل ذاتاً و فعلاً** مجرد از ماده است<sup>۱</sup> و اساس و پایه عالم مجردات و ماورای طبیعت و به معنای صادر اول (اول ما خلق الله) می باشد که با این اطلاق در برابر نفس قرار می گیرد.  
**ب- گاهی هم** فلاسفه عقل را همان نفس آدمی تعریف می کنند که در مراتب مختلف و به نام های عقل بالقوه، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل بالمستفاد خوانده می شود.

علامه طباطبائی در تبیین کاربرد عقل در آیات و روایات می فرماید: «عقل در لغت به معنای بستن و گره زدن است. به همین مناسبت ادراکاتی هم که انسان دارد و آنها را در دل پذیرفته و پیمان قلبی نسبت به آنها بسته، عقل نامیده اند. همچنین مدرکات آدمی و آن قوه ای را که در خود سراغ دارد و به وسیله آن خیر و شر و حق و باطل را تشخیص می دهد، عقل نامیده اند. در مقابل این عقل، جنون و سفاهت و حماقت و جهل قرار دارد که کمبود نیروی عقل است. این کمبود به اعتباری جنون، به اعتبار دیگرسفاهت ، به اعتبار سوم حماقت و به اعتبار چهارم جهل نامیده می شود.»

ایشان عقل را وسیله درک حقایق معارف حاصل از سلامت فطرت و هموار کننده انجام عمل صالح معرفی کرده اند؛ ولی اگر قوای غریزی بر آن غلبه کند، دیگر توان درک حقیقت را ندارد و انسان از مرز اعدال در ورطه افراط و یا تفریط سقوط می کند.

بنابراین مراد قرآن کریم که در بسیاری از آیات شریفه دعوت به تعقل نموده است، ادراک توأم با سلامت فطرت است نه ادراک تحت سلطه غرایز و امیال نفسانی. (طباطبائی، ۱۳۷۴ / ۲، ۳۷۱ - ۳۷۶).

۱ - در مقابل نفس که ذاتاً مجرد ولی در برابر فعل به ماده تعلق دارد(طباطبائی، ۳۵۳)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عقل را وسیله‌ای معرفی می‌کند که جهل را به بند می‌کشاند، به گونه‌ای که اگر فرد تعقل نکند، سرگردان و حیران می‌شود (حر عاملی، ۱۲۰/۱). و می‌فرماید: «عقل موجودی است که خداوند آن را از نور مخزون و مکنون علم خویش آفرید، علم مخصوصی که حقیقت و نفس این عقل قرار داده و فهم، زهد، حیا، حکمت، رافت و رحمت از اعضای آن خوانده شده است و با ده چیز آن را تقویت نمود: یقین، ایمان، صدق، آرامش، اخلاص، مدارا، بخشش، قناعت، تسليم و شکر (در برابر خالق یکتا)». (همانجا، ۱۱۹)

انسان به واسطه نور هدایت آموزه‌های وحیانی و تقویت آئین‌الْعُقُولَ الْمُسْتَصِبَّةَ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى وَ الْأَبْصَارِ الْأَلَامِحَةِ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى» (خطبه ۱۴۴)، پرهیز از خود رأیی و مشاوره با دیگران: «مَنِ اسْتَبَدَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَأْوَرَ الرِّجَالَ شَأْرَكَهَا فِي عُقُولِهَا» (حکمت ۱۶۱)، کم گویی و سخن گفتن به هنگام ضرورت: «إِذَا تَمَّ الْعُقْلُ تَقَصَ الْكَلَامُ» (حکمت، ۷۱)، حلم و بردبازی به ویژه در برابر جاهلان: «أَوْلُ عِوَضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ» (حکمت ۲۰۶)، عقل را تقویت می‌کند و به ومراتبی از سعه صدر آراسته می‌شود که در آن صورت به عنوان عاقل خردورز هر چیزی را در جای خود می‌نهد: «وَقِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلُ هُوَ الَّذِي يَضْعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلُ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ» (حکمت ۲۳۵) و راه های گمراهی را از رستگاری باز می‌شناسد: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبْلَ غَيْكَ مِنْ رُشْدِكَ» (حکمت ۴۲۱)

در مقابل با حب دنیا و حیات دنیوی: «وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ» (خطبه ۸۹)، «إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى» (خطبه ۱۳۳) به رذایلی همچون خودپستی: «وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعَجْبُ» (حکمت ۳۸)، خود رأیی: «مَنِ اسْتَبَدَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ...» (حکمت ۱۶۱)، اسارت در هوا و هوس: «قَدْ دَعَاهُ الْهَرَوِي فَأَجَابَهُ وَقَادَهُ الصَّلَالُ فَأَتَبَعَهُ فَهَجَرَ لَاغِطاً وَصَلَّ خَابِطًا» (نامه ۷)، خشم و تند خویی: «إِيَاكَ وَالْغَضَبَ فِيَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» (نامه ۷۶)، پیروی از ظن و گمان (الحجرات، ۱۲)، تقليد بدون علم (البقره، ۱۷۰ و الاحزاب، ۶۷) و ... خو می گيرد که موجب صدمه و تقلیل ظرفیت عقل می‌شود که در آن صورت قوای جسمی (بهیمی و

سبعی) خود را بر قوه عاقله اش مسلط نموده و چه بسا مصدق «أولئك كالانعام بل هم أضل» گردد: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يُفْقِهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَغْيَنُ لَا يُنْصَرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يُسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»  
(الاعراف، ۱۷۹)

امام کاظم (علیه السلام) برای نجات از زخرف دنیا و بهره مندی از عقل و تقویت آن، بکارگیری ابزاری را ضروری و اجتناب ناپذیر می داند. ایشان در بخشی از کلام خود به هشام این امر را در قالب استعاره با لطافتی دقیق تبیین فرموده است: «یا هشام! إِنَّ لَقَمَانَ قَالَ لِابْنِهِ ... يَا بْنَنِي إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرَقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلَئِنْ كَنْ سَفِيَّشَكَ فِيهَا تَقَوَى اللَّهُ وَ حَشُوْهَا الإِيمَانَ، وَ شِرَاعُهَا التَّوْكُّلُ، وَ قَيْمَهَا الْعَقْلُ، وَ ذَلِيلُهَا الْعِلْمُ، وَ سُكَّانُهَا الصَّبْرُ». (کلینی، ۱۶/۱) یعنی: ای هشام! لقمان به پرسش گفت: ... پرسکم به راستی که دنیا دریایی است ژرف که عالمی بسیار در آن غرق گشته اند. پس باید کشتی (نجات) تو در آن، پروا از خدا، توشه آن ایمان، بادباش توکل، ناخداش عقل، راهنمایش علم و سکان آن صبر باشد.

این سخن حکیمانه لقمان به نقل از امام کاظم (علیه السلام)، به خوبی امتیاز بر جسته تعقل و رابطه عقل را با دیگر حقایق مورد نیاز انسان برای حفظ خود از دریای متلاطم ژرف دنیا می نمایاند:

- برای حفظ خود از دریای پر تلاطم دنیا و نجات از هلاکت، باید سوار کشته شد. این کشتی چیزی جز "تقوی" نیست؛ چرا که شالوده و اساس حیات هر فرد تقواست. اگر عقل و علم و معرفت باشد ولی تقوا نباشد، غرق شدن حتمی است.

برای آنکه کشتی به ساحل نجات برسد، به آذوقه ایمان نیاز داریم.

این کشتی را توکل پیش می برد که به بادبان آن مانندش ساخته اند و باید به آن مججهز باشد.

آنکه کشتی را در مسیر درست هدایت می کند و می راند، عقل آدمی است.

ناخدا کشتی هم به راهنمای نیاز دارد، که آن راهنمای چیزی جز علم نیست. علم، راهنمای مؤید عقل در طول مسیر سعادت است.

صبر، به سکان کشتی تشبیه شده؛ زیرا در تلاطمات زندگی، سکون و آرامش آدمی را فراهم می کند. (مجلسی، ۵۶/۱)

## علم

علم به عنوان یک حقیقت دارای مبنای ارزشی؛ بلکه از بزرگترین ارزشهاست. در واقع حضرت آدم (علیه السلام) به واسطه علم به اسماء، به مقام شامخ خلیفه الهی و مسجد ملانکه دست یافت (البقره، ۳۲ - ۳۴). از میان بندگان خدای تعالی نیز فقط علماء به مقام خشوع و خضوع الهی دست می یابند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعَلَمَاءُ» (الفاطر، ۲۸). این نکات نشانگر جایگاه رفیع علم است.

### الف- مفهوم علم

در تفکر اسلامی علم پرتوی از نور الهی است که بر دل انسانها می تابد و با اوصافی والا همچون خیر کثیر و منشأ همه خیرها، گنج و سرمایه، راهنمای، مایه بزرگی و عزت و جمال و شرافت و برتری و توانمندی در مقابل دشمنان، مایه هدایت و سعادت، گمشده مؤمن ستوده شده است. (طرح تدوین رسالت دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۹) از این رو علم خدا محور است و غایت و منزلت خدایی دارد.

امام خمینی (قدس سره) در تبیین علم آورده است: «تمام علوم، چه علم طبیعی باشد و چه علوم غیر طبیعی... مهار بشود به علوم الهی و برگشت به توحید بکند؛ یعنی انسان طبیعت را که می بیند خدا را در او ببیند، ماده را که می بیند، خدا را در او ببیند، سایر موجودات را که مشاهده بکند خدا را در او ببیند، آنکه اسلام برای او آمده است برای برگرداندن تمام موجودات طبیعی به اولوهیت و تمام علوم طبیعی به علم الهی و از دانشگاهها هم این معنی مطلوب است نه اینکه خود طب را، البته طب هم باید باشد، علوم طبیعی هم همه باید باشد، معالجات بدنی هم باید باشد؛ لکن مهم آن مرکز ثقل است که مرکز توحید است، تمام اینها باید برگردد به آن جهت اولوهیت» (موسوی خمینی، ۱۳۷۷).

علم به این مفهوم شامل همه انواع معرفت بشری است که وجه مشترک همه آنها محوریت توحید است و عقلی که زاینده چنین علمی است، خاستگاه و کارکردی هم تراز پیامبران در درون انسانها می یابد (پارسا نیا، ۱۳۷۸).

علم خدا محور برای اینکه بتواند کارکرد اصلی خود را داشته باشد، باید با وارستگی درونی انسان همراه شود. این نکته بصورت آشکار و به تکرار در منابع دینی مورد تأکید قرار گرفته است.

تجربه تمدن اسلامی نیز نشان می دهد که اصلی ترین دستاوردن نهاد های علمی متعدد در اسلام، به ویژه مساجد و مدارس، تربیت عالمنی بوده است که در هر رشته علمی که بوده اند همراه با برطرف کردن نیازهای مختلف فکری و کاربردی جامعه، با خشیت و خشوع جهان هستی را آینه تجلی حضرت حق می دانسته اند. (نصر، ۱۳۵۰).

آموزش عالی به عنوان مصدق بارز جامعه علمی برای درک رسالت خود، باید به تلقی جدیدی از مفهوم علم تمایل نشان دهد. نگاه سده های اخیر به چیستی علم، ناکارآمدی خود را نشان داده است. اندیشمندان نیز در کنار نقد جدی آن، به جایگزین کردن تعریفی جدید از علم گرایش دارند که اولاً همه شاخه های معرفت بشری را در برگیرد؛ ثانیاً نقش هنجارهای اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی را در تولید علم نادیده نگیرد و ثالثاً نقش تعیین کننده مبانی ماورایی (متافیزیکی) را مورد توجه قرار دهد.

بر این اساس به نظر می رسد مهم ترین و نخستین گام آموزش عالی برای درک رسالت خود، باز اندیشی در هویت الهی علم به عنوان آینه ذات حق و گرایش به پذیرش آن است؛ آنگونه که در مقطعی بزرگ از تمدن بشری، عالمان چنین نگاهی به علم داشته اند.

## ب- اقسام علم

از منظر آموزه های دین اسلام، انسان با ایمان، صاحب منزلت است؛ لیکن مرتبه مؤمن عالم برتر است بر طبق:

«يَوْفِعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجات»(المجادله، ۱۱).  
پیامبر اکرم (ص) از خدای علیم، مزید علم را درخواست نمود: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»(طه، ۱۱۴).

و همه جوامع بشری که به ایشان ارج می نهند، مأمور به اسوه قرار دادن آن حضرت هستند طبق فرموده:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(الاحزاب، ۲۱).  
نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در باب علم می فرماید: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيقَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنْنَةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» (کلینی، ۱/۳۸ و ۳۷).  
در تبیین کلام حضرت، شرح چند نکته لازم است:

۱- علم در معانی مختلفی بکار می رود:

الف- به معنی قطع و یقین؛ مانند «**مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يُظْهِنُونَ**» (الجاثیه، ۲۴)؛ یعنی آن به این سخن یقین ندارند و جز از روی حدس و گمان نمی گویند.

ب- به معنی مطلق دانستن در برابر جهل و نادانی؛ مانند «**هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**» (ال Zimmerman، ۹)

آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانندگان یکسانند؟

ج- به معنی دانستن قواعد و کلیاتی که بر مصاديق و جزئیاتشان تطبیق کند، چنانچه گویند: علم منطق، ریاضی، فلسفه، فقه.

حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تعریف علم با معنی دوم و سوم مناسبت دارد (همانجا).

۲- علم از جهات گوناگون چند قسم دارد. مانند:

الف- علم بر دو قسم است: علم شهود و علم غیب. (همانجا)

ب- علم دو گونه است: فطری و شنیدنی اگر علم فطری نباشد، علم شنیدنی سودی نمی بخشد:

«الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنْ الْمَطْبُوعُ» (سید رضی، حکمت ۳۳۸)

در این نوع تقسیم مقصود امیر المؤمنین (علیه السلام) از علم مطبوع، عقل بالملکه است؛ یعنی استعداد رسیدن به علم اکتسابی از طریق علوم بدیهی و ضروری و مراد ایشان از علم مسموع، علم اکتسابی علماء است (بحرانی، ۴۰۸/۵).

ج- علم بر چهار قسم است: اول اینکه پروردگار خود را بشناسی. دوم ، بدانی چه مصالحی در ساختن تو بکار برد (به خلقت موزون و حکیمانه ات و نعمت عقل و حواس و ارسال رسول و ازال کتب پی ببری). سوم ، بدانی او از توجه خواسته است و چهارم اینکه بدانی چه چیز تورا از دیست خارج می کند. (گناهان و موجبات شرك و ارتداد را بشناسی). (کلینی، ۶۴/۱ و ۶۳)

د- قسم دیگر حدیث مذکور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که علم سودمند را سه بخش نموده اند و غیر از آن را فضل معرفی می کنند:

- آیه محکمه به اصول عقاید اشاره دارد؛ زیرا براهین آن آیات محاکمات جهان و قرآن کریم است و در قرآن دلایل مبدأ و معاد به لفظ «آیه و آیات» بسیار آمده است.

- فریضه عادله اشاره به علم اخلاق دارد که خوبش از لشکر عقل و بدش از لشکر جهل است.<sup>۱</sup> بر انسان واجب است که لشکر عقل را داشته باشد و از لشکر جهل اجتناب ورزد و در این میان اعتدال آن کنایه از حد وسط بین افراط و تقریط و رعایت عدالت است. در فرهنگ اسلام اخلاق متکی بر اصول عقاید (اعتقادی و بینشی)، پشتونه اصول اخلاقی و ضامن اجرای اصول انسانی است.

- سنته قائمه نیز اشاره به احکام شریعت یعنی مسائل حلال و حرام دارد. سه نشأة انسانیت با این سه علم مطابق است. یعنی علم اصول عقاید برای عقل انسان، علم اخلاق برای جان، و دانش و علم به حلال و حرام نیز جهت تضمین سلامت جسم اوست. (همانجا، ۳۷ و ۳۸)

مرحوم نراقی در باره اقسام علم در این حدیث بنوی آورده است: «جمیع علوم اگر چه مایه کمال روح و جمال نفس اند؛ لیکن در شرافت و تکمیل و وجوب تحصیل متفاوت؛ زیرا علوم بر دو قسم اند:

اول علم دنیا؛ و آن علومی است که معظم فایده آن برای دنیاست. مانند طب، هندسه، نجوم و از این علوم چندان «بهجهت» و سعادتی در عالم عقبی حاصل نمی شود.

دوم علم آخرت؛ که ثمره اصلی آن تحصیل سعادت اخرویه است و آن، سه علم است که آنها را «علم دین» می گویند. یکی علم الهی که به وسیله آن اصول و عقاید دین و احوال مبدأ و معاد شناخته می شود؛ و آن اشرف علوم و افضل آنهاست.

دیگری علم اخلاق که به وسیله آن راه تحصیل سعادت و آنچه که به وسیله آن، نفس نجات می یابد و یا به هلاکت می رسد، دانسته می شود و بعد از علم الهی، علمی از آن اشرف نیست.

سوم علم فقه که به وسیله آن کیفیت عبادات و معاملات، حلال و حرام، آداب و احکام فهمیده می شود. تحصیل این سه علم واجب و لازم است.» (نراقی، ۱۰۷ و ۱۰۸).

بر هر طالب علم لازم است که ابتدا از صاحب شرع و دین، (به واسطه علم الهی) چراغ و رهبر جوید و عقل خود را از اثر اوروانه سازد (بینش الهی و توحیدی یابد). آنگاه (به واسطه علم

۱ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) حضرت در ذکر لشکر یان عقل و جهل، هفتاد و پنج لشکر عقل را و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل را به حاضرین معرفی فرمود (نک: کلینی، ۲۳ - ۲۶).

اخلاق و سپس علم فقه) میان علم و عمل میانه روی را شعار خود کند؛ چراکه نهایت کمال و غایت سعادت برای هر شخصی در انصاف به عدالت و میانه روی آن است که در جمیع امور مختلفه میانه روی را شعار خود سازد. (همان، ۹۳ - ۹۵)

امام رضا(علیه السلام) از پدران خود به نقل از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت فرمود: «بر هر مسلمانی طلب علم واجب است، پس بطلید علم را از جایی که مظنه آن را دارید و کسب کنید آن را از اهلش. تعلیم علم برای خدا حسن است؛ و طلب آن عبادت است؛ و ذکر آن با یکدیگر، تسبیح پروردگار است؛ و عمل کردن به آن، جهاد در راه خداست؛ و یاد دادن آن به کسی که نمی داند، تصدق است. رسانیدن به اهلش تقریب به خداست؛ زیرا به وسیله آن دانسته می شود، مسائل حلال و حرام، و توسط آن روشن و ظاهر می شود راه بهشت. و آن، اینست است در وحشت؛ و مصاحب و رفیق است در تنهایی و غربت؛ و هم زبانی است در خلوت؛ و راهنماست در هر حالت؛ و سلاح است در مقابل دشمنان؛ و زینت است نزد دوستان.

به سبب علم، خدا مرتبه قومی را بلند می کند و ایشان را راهنمای مردم به سوی خیر می گرداند، تا مردم متابعت آثار ایشان را کنند و اقتدا به افعال و اعمالشان نمایند. در این صورت ملائکه رغبت می نمایند به دوستی و محبت ایشان، و می گسترانند به ایشان بال های خود را؛ و هر خشک و تری برای ایشان طلب آمرزش می کنند، حتی ماهیان دریا و حیوانات صحراء.

به وسیله علم، دل ها از جهل زنده می شود، دیده ها به بصیرت روشن می گردد، و بدن های ضعیف، قوی می شود. علم، بندۀ را می رساند به سر منزل اخبار و مجالس ابرار و درجات بلند و مراتب ارجمند در دنیا و آخرت. ثواب ذکر علم، معادل ثواب روزه داشتن است؛ و درس دادن آن مقابل عبادت شب هاست. اطاعت پروردگار و عبادت او به وسیله علم می شود و به سبب آن، صله ارحام به جا آورده می شود و شناخته می گردد حلال و حرام. علم پیشو و امام است و عمل تابع آن. خدا الهام می کند علم را به اهل سعادت، و محروم می سازد از آن، ارباب شقاوت را. پس خوشابه حال کسی که خدا او را از حظ علم محروم نگردداند!» (مجلسی، ۱/۱۷۴).

علم، چون نفس آگاهی است، در آن اختلاف و دوگانگی معنا ندارد. خداوند جوری تنظیم فرموده که هیچ علمی، علم دیگری را نمی کند؛ بعضی در خدمت بعضی هستند، بعضی ها خدمتگزار بعضی اند؛ بعضی فایده بعضی دیگرند. (جوادی آملی، ۱۷)

از آنچه درباره علم بیان شد می توان نتیجه گرفت که علم به حقایقی همچون وجود ذات اقدس الهی و احادیث او در همه مراتب، انبیاء و معاد با نحوه نگرش و بینش انسان و سعادت و شقاوت او و حتی سعادت و شقاوت جوامع بشری مرتبط است.

اعتقاد و عمل به آن، ارتقاء هرچه بیشتر بینش و سعادت و رفاه دنیوی و اخروی را و عدم پذیرش آن شقاوت را برابی آدمی به دنبال دارد؛ لیکن علم به علوم تجربی در نهایت در جهت پاسخگویی به نیازهای مادی و رفع آنها، رفاه و راحتی حیات دنیوی را فراهم می کند و به فرمایش نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فضل است.

اگر آن علم سبب ارتقاء نگرشی و درک بهتر علم آخرتی شود، این فضل الهی انسان را به تعالی و کمال می رساند؛ ولی چنانچه بعد میّت و یا حیوانی توسعه یابد، مُهلك خواهد بود. برای مثال فعالیت‌های تحقیقاتی و تکنولوژی می تواند با محیط زیست، ایمنی، حریم خصوصی دیگران و منافع متعارض اجتماعی همنوعان ارتباط پیدا کند و به جهت غرور، منیّت و منافع عالمان به یافته‌های آن پژوهش‌ها، کیفیت زندگی به مخاطره افتاد و منشأ خطر و آسیبهای مهلك و جبران ناپذیر گردد.

در اینجاست که مسئله بینش صحیح و ارتقاء آن و به تبع مباحث ترویج اخلاق اسلامی در جامعه علمی - که می تواند الگو و اسوه دیگر جوامع باشد. - موضوعیت می یابد.

## ملازمت عقل و علم و حیانی<sup>۱</sup>

انسان از دو طبیعت و عنصر متفاوت برخوردار است که از آن به جان و تن و یا فطرت و غریزه تعبیر می شود. این عناصر دوگانه و متصاد متأثر از الهامات تقوایی و فجوری در وجود انسانند: «فالهمها فجورها و تقواها» (الشمس، ۸). هر یک می کوشد تا قوای خود را بر انسان چیره کند و زمام امور دیگر قوای موجود در انسان را در دست گیرد.

۱ مراد از علم و حیانی، آیات (وحی قرآنی) و روایات معصومین (علیهم السلام) (وحی بیانی) است. در روایاتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جلد و حدیث جلد... و حدیث رسول الله قول خدای عز و جل است (کلینی، ۱/۵۳). در فرهنگ روایی علم اصیل و حقیقی علم و حیانی است که برخاسته از افضل الهی و مبرأ از جهل و خطط است.

به نظر می رسد که با هبوط انسان و شرایط زیستی در زمین و غلبه و چیرگی قوای غریزی، انسان در نوعی گرایش طبیعی به سوی فجور قرار گرفته و برای رهایی آن نمی تواند تنها به عقل و قوای فطری و روحی خود تکیه کند. از اینرو نیازمند حمایت و تقویت از سوی امر دیگری است. امری که در پس هبوط انسان به عنوان عنصر هدایت الهی از آن یاد شده و ما تحت عنوان آموزه های وحیانی و میراث گرانبهای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) با آن آشنا هستیم:

**«قُلْنَا إِهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمّا يَأْتِيْنَكُمْ مِنْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدًى فَلَا  
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ» (البقره، ۳۸)**

اگرچه عقل به عنوان ابزار علم و معرفت، اساس شخصیت انسان، راهنمای، بینا کننده وکلید کار اوست و اورا کامل می کند. هوش، فهم، حافظه و دانش از عقل سرچشمه می گیرند؛ لیکن به فرموده امام صادق (علیه السلام) چنانچه عقل انسان به نور خدایی مؤید باشد، دانشمند، متذکر، باهوش و فهمیده گردد و از اینرو می داند چگونه و چرا و کجاست و خیرخواه و بدخواه خود را می شناسد و اگر آنرا شناخت، روش زندگی و پیوست و جدا شده خویش را بشناسد و در یگانگی خدا و اعتراف به فرمانش مخلص شود و چون چنین کند، از دست رفته را جبران کرده و بر آینده مسلط گردد و بداند در چه وصفی است و برای چه به اینجاست و از کجا آمده و به کجا می رود. (کلینی، ۲۹/۱).

اگر انسان تنها به عقل خویش اکتفاء کند و به آن قانع شود، محجوب شدن عقلش بسیار محتمل است. این ضعف معرفتی بشر و البته مایه امتحان اوست تا معلوم شود آیا به کشف عقلی خود درباره وجوب به عالمان حقیقی که همانا علم نبی مکرم و خاندان معصوم ایشان است، تسلیم می شود یا نه.

کلام امام (علیه السلام) در خصوص منور گشتن عقل به نور الهی بیانگر ملازمت عقل و علم وحیانی است؛ زیرا توانایی و حلیطه شناسایی عقل محدود است و همیشه نمی توان به اتکای آن عمل نمود. در مواردی که ارزش حقیقی افعال کاملاً مشخص نیست و تردیدهایی در آن وجود دارد، توسل به وحی ارزش حقیقی آن را روشن و ثابت می کند.

از سویی دیگر چه بسا افرادی اندوخته های علمی خوبی از علوم تجربی تا فراتجربی دارند؛ ولی از نشانه های عقلانیت دور هستند. آنان مصدق کسانی اندکه در عذاب دوزخ نداسر می

## دهند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعلّق کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم . «... لَوْ كُنَا نَسْمَعُ أُو نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعْيِ» (الملك، ۱۰)

همانگونه که امام علی (ع) فرموده اند: بسا دانشمندی که نادانیش او را از پا در آورد، در حالی که دانشش با اوست؛ اما سودی به او نمی رساند: (سیدرضی، حکمت ۱۰۷). (مقصود عالمی است که به دانش خویش عمل نکند و یا از آن صرفاً منافع دنیوی را طلب کند) البته روایات بسیاری نیز بیانگر آن است که عقل با پردازش بر موضوعات علمی و ورزیدگی، نقش آفرینی می کند و حدائق عقل معاش یا ابزاری تقویت می گردد و بسا در بسیاری موارد نیز حقایق علمی، ایمان فرد را به عظمت آفریدگارش بیشتر نماید.<sup>۱</sup>

در روایتی از امام موسی کاظم(علیه السلام) خطاب به هشام آمده است: «ای هشام، خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید که عقل ملازم با علم است. سپس حضرت به آیه شریفه «وَ تَلَكَ الْأَهْنَالُ نَصْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنکبوت، ۴۳) استناد می کند.» (مجلسی، ۲۹۸/۷۵)

این انحصر بیان می دارد که شاخصه اصلی عالم متعقل عبودیت و طاعت خدای تعالی است که به استناد روایات معصومین(علیهم السلام)<sup>۲</sup> حقیقت علم که همانا علم و حیانی است، در وجودشان رسخ کرده و عملشان، مصدق علمشان است.

بنابراین قرآن کریم و سنت معصومین (علیهم السلام) وجود مقدس پیامبر اکرم(صلی الله عليه و آله) نه تنها به این معنا که حقیقت را منتقل می کنند؛ بلکه به آن معنا که خود حقیقتند، بالاترین سطح مرجعیت را دارند. مرجعیت آنها مبتنی بر سطوح عالی تر شناخت عقلانی و روحانی و تجارب متعالی است که نمی توان آن را به سطح عقل و تجربه معمولی فروند آورد.

## تقوای الهی

واژه تقوا از ریشه «وقی» به معنای حفظ و صیانت از هر چیز زیانبار. (فیروز آبادی، ذیل وقی)

۱ - قال الصادق(عليه السلام) «كثرة النظر في العلم يفتح العقل» (مجلسی، ۱۶۰/۷۵) «العلم يزيد العاقل عقلًا» (همانجا، ۱۵۹).

۲ - از جمله روایات: عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی قول الله عزّ و جلّ: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِنَادِهِ الْعَلَمَاءُ» قَالَ: يَخْشَى إِلَّا الْعَلَمَاءُ مَنْ صَدَقَ فِيَّهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ يَصَدِّقْ فِيَّهُ قَوْلَهُ فَلَيَسْ بِعَالِمٍ (مجلسی، ۵۹/۷۵).

«وقایه» عبارت است از محافظت چیزی از هر چه به او زیان می‌رساند و تقوایعنی نفس را در وقايه قرار دادن از آنچه بیم می‌رود.

تقوای عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می‌کشاند، به اینکه ممنوعات و محرمات را ترک کند. (راغب اصفهانی، ذیل وقی) این واژه در قرآن کریم به عنوان یک لفظ مشترک معنی، در برگیرنده بسیاری از مفاهیم کلیدی و اخلاقی است. از جمله مفاهیم قرآنی تقوای ترس از خدا: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (الحج، ۱)، موحد شدن: «وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا» (النساء، ۱۳۱)، عدم سربیچی و نافرمانی (از خداوند): «... وَتَرَوُدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الرِّزْدِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونَ يَا أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ» (البقره، ۱۹۷)، طهارت قلب از گناه: «وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحَشَّ اللَّهُ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِرُونَ» (النور، ۵۲)، ایمان: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيمَةَ حَمِيمَةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّرَّ مِنْهُمْ كَلِمَةَ النَّقْوَى...» (الفتح، ۲۶)، اخلاص: «ذَلِكَ وَمَنْ يَعْظِمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (الحج/۳۲)، تقيه: «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيَسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَنْقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً» (آل عمران، ۲۸)، پرستیدن: «...أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونَ» (النحل، ۲) است (تفلیسی، دامغانی، طریحی، ذیل وقی).

درواقع هیچ فضیلتی نمی‌تواند جایگزین تقوای شود؛ زیرا کلید هر درسته و ذخیره آخرت است: «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِنْتَاجُ سَدَادٍ وَذَخِيرَةٌ مَعَادٍ...» (خطبه، ۲۳۰)

به طور کلی صیانت از انحراف به دو صورت محقق می‌گردد:

- دوری و پرهیز از محیط و اجتماع آلوده به انحرافات فکری و اخلاقی.

- ایجاد و تقویت حالتی راسخ در نفس، به گونه‌ای که فرد را از انحرافات فکری و اخلاقی

مصنونیت بخشد و مانع آلودگی او به رذایل شود.

۱ - «النَّقْوَالَا عِوضَ عَنْهُ وَلَا خَلَفَ فِيهِ» (تمییع الآمدی، ۵۸۳۶)

شهید مطهری (۲۰) تقوای نوع اول را که اگر چه موجب دوری انسان از لغتش می‌شود، تقوای ضعف می‌نامد؛ زیرا معمولاً همراه با انزواطی و محرومیت از کمالاتی است که جز در سایه زندگی اجتماعی، انسان به آن نمی‌رسد.

در حقیقت انسان ضعف روحی و اخلاقی خود را با عقب نشینی از صحنۀ های اجتماعی و کناره‌گیری از زندگی جمعی جبران می‌کند و بعيد است چنین تقوایی عاملی برای ارتقاء بینش صحیح شود. اما در حالت دوم که تقوای حقیقی است و ایشان از آن تحت عنوان تقوای قوت یاد می‌کند، فرد در سایه‌آگاهی، معرفت و ممارست واجد قدرت مصونیت بخشی می‌شود و او را در برابر امیال نفسانی و لغتش‌ها حفظ می‌کند.

این حالت روحی و نفسانی به ملکه تقوا تعبیر می‌شود. در حقیقت تقوا چیزی جز همین قدرت روحی و مصونیت اخلاقی - معنوی نیست. خوشابه حال کسی که تقورا را ملازم خویش گرداند: «طوبی لِمَن أَشْعَرَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» (تمیمی الامدی، ۵۹۳۲)

بنابراین جایگاه اصلی و مرکز تقوای حقیقی دل انسانهای است. چنانچه در قرآن کریم آمده است:

«...أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»  
(الحجرات، ۳)

آیه شریفه «أَفَمِنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أُمٌّ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارِ فَأَنْهَارٍ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْظَّالِمِينَ» (التوبه، ۱۰۹)

در قالب استعاره بسیار ظرفی و دقیق و در عین حال زیبا مفهوم تقوا را تبیین نموده است: آیا کسی که اساس دین و روش زندگی خود را بر تقوای الهی و دستیابی به خشنودی خدا نهاده بهتر است یا کسی که بنیان دین و روش زندگی اش را بر لبه بی ثبات رودی نهاده است و با آن بنا در آتش دوزخ می‌افتد؟ و خداوند مردم ستمکار را به قرب خویش نمی‌رساند.

در این آیه شریفه تقوا به عنوان اسکلت و اساس و بنیان زندگی هر فرد در جهت رسیدن به بصیرت و بینش صحیح و به تعبیر دیگر تشخیص حق از باطل و رشد و توسعه ساحت‌های وجودی در زمینه‌های مختلف معرفی شده به گونه‌ای که نبود آن همه چیز را بهم می‌ریزد.

در عبارت «أَفَمِنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانِ حَيْزٍ...» کلمه "شفا" به معنای لبه هر چیز است، مثلاً "شفا البَشَر" به معنای لب چاه است، و کلمه "جرف" به معنای آب روفته و آن محلی است که سیل زیر آن را شسته باشد، بطوری که بالای آن هر لحظه در شرف ریختن باشد. کلمه "هار نیز" اصلش "هائز" بوده و با قلب بدین صورت درآمده، و "انهار، ینهار، انهیار" به معنی به آرامی افتداد است. پس اینکه فرمود:

"عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارِ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ" استعاره‌ای است تخیلی که حال منافقین<sup>۱</sup> را تشبيه می‌کند به حال کسی که بنائی بسازد که اساس و بنیانش بر لب آبرفتگی باشد که هیچ اطمینانی بر ثبات و استواری آن نباشد، و در نتیجه خودش و بنیاش در آن وادی فرو ریزد، و ته وادی، جهنم باشد، او و بنیاش در قعر جهنم بیفتد. بخلاف کسی که بنای خود را بر اساس پرهیز از خدا و امید بخشنودی او بنا کند. (طباطبایی، ۹/۵۳۲) اعمال مبتتنی بر تقوا و رضای الهی اساسی محکم و استوار و ارزشی خدش‌نایذیردارند و رعایت تقواهی الهی ملاک ارزشمندی آنهاست.

به تقریر دیگر نفس انسانی در ابتدای خلقت جز فعلیت جماد چیزی ندارد، سپس تدریجاً به فعلیت نبات می‌رسد، سپس به فعلیت مراتب حیوان از مراتب کرمه‌ها تا به مراتب بهیمیت و سبیعت می‌رسد، سپس به فعلیت شیطانیت، سپس به طور اجمال به فعلیت انسانیت می‌رسد، و آن مقام تمیز دادن او به خیر و شر عقلی به طور اجمال است که در اول مراتب بلوغ و تکلیف رخ می‌دهد. انسان در این مرحله دارای قوه و استعداد سیر کردن بر تمام مراتب پائین و اتصاف به آنهاست، و نیز قوه سیر بر تمام مراتب بالا و اتصاف به آنها را نیز دارا می‌باشد، پس اگر با چشم بصیرتش شرور و بدی‌ها را فهمید و از آن پرهیز کرد و به آنچه که قوه شیطانی و سبیعی و بهیمی آن را اقتضا کرده است برنگشت، بلکه از آن بر حذر بود و در مقام انسانیت ایستادگی کرد و تدریجاً مراتب انسانیت را طی کرد، در این صورت خانه وجودش و زندگیش را بر مبنای پرهیز از لوازم سخط خدا که

۱ - منافقین کسانی اند که نیت و انگیزه درونی شان الهی نیست ولی در ظاهر رفتار آنان مانند مؤمنین است. قرآن کریم از آنان به عنوان بدترین دشمنان حق باد نموده و می فرماید: «وَ مِن النَّاسِ مَنْ يَعْجِبَ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَسْهُدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ» (آل‌بقره، ۴۰)

در اسلام ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن، هر چند نیت یک امر باطنی است؛ لیکن اثر آن در گوشه و کثار عملش ظاهر می‌شود بنابر این در حقیقت عمل شخص متقی و پرهیزگار با عمل آدم منافق مساوی نیست.

مقتضای قوای مذکور است، پایه‌گذاری نموده؛ ولی اگر از مقام انسانیت منصرف شد و وسوسهٔ شیطان او را به سوی مقام مذکور جذب کرد که نزدیکترین مقامات او به عالم سفلی است و در این مقام ایستاد که ضعیف‌ترین و سست ترین مراتب جهنم است. در این صورت خانه وجود و زندگی اش را برسست ترین مقامات وجود بنا نهاده، که اگر منهدم شود به جهنم سقوط می‌کند. (گنابادی، ۲۵۲).

آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَقْوُا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا» (الانفال، ۸) نیز به صراحت بیان می‌دارد که تقوای الهی موجب بهره‌مند شدن از بصیرتی ویژه برای شناخت حق و باطل از سوی خداوند و رفتار مطلوب می‌شود. فرقان و قدرت تشخیص حق از باطل، حکمت و بینشی خدادادی است که به اهل تقواده می‌شود.

فرقان در رأی و نظر جدا کردن فکر صحیح است از فکر باطل (طباطبایی، ۷۱/۹) و نکره آمدنش حکایت از آن دارد که بصیرتی که خدا به متنین عطا می‌کند، بصیرتی ویژه و غیر از عقل و فطرت و مانند آن است که به عموم انسانها عطا فرموده است. (هاشمی رفسنجانی، ۳۴۵/۶). همه اینها نتیجه و میوه‌ای است که از درخت تقوا (یعنی تقوای عملی و تقوای فکری و عقلی) به دست می‌آید. گویا روح همچون آینه‌ای است که تقوا غبار را از آن می‌زداید و نور حق در آن منعکس می‌شود.

گفته‌اند: برترین تقوا که باعث بینش صحیح می‌شود، تقوای دل و خضوع آن در پیشگاه ذات اقدس خداوند است که از خضوع دل در برابر اوامر و نواهی شروع می‌شود و به آنجا ختم می‌شود که خدا را تقدیس کرده و بزرگ داشته، مقدس و بزرگ می‌شمارد: «ذَلِكَ وَ مَنْ يَعْظِلُمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (الحج، ۳۲).

تقوای دیگر تقوای بدنه‌ی است؛ اگر فرد تقوای بدنه داشته باشد ولی تقوای دل نداشته باشد، نمی‌توان به سعادت و کمال او امید داشت.

مانند عابدی که سالیان دراز عبادت می‌کند و یک شبه به گناه کشیده شده و خسر الدنیا و الآخره می‌شود. چنین فردی در مرحله عمل، با تقوا و طهارت بوده و اگرچه اوامر الهی را انجام داده و از نواهی نیز پرهیز نموده؛ اما در حقیقت خود را بزرگ می‌دارد نه دستورهای الهی را (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ب).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: کمترین میزان تقوا آن است که خویشتن را از خدا

نگاه داری هر چند اندک باشد و بین خود و خدا پرده ای قرار دهی هر چند نازک باشد: «إِنَّ اللَّهَ بَعْضَ التُّقَىٰ وَإِنْ قَلَ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَ» (سید رضی، حکمت ۲۴۲). این مضمون در قرآن کریم نیز آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا أُسْتَطَعْتُمْ» (التغابن، ۱۶) و حضرت پیشرتین تقوا را به پیروی از قرآن کریم تقوایی می داند که شایسته و سزاوار خدای تعالی باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» (آل عمران، ۱۰۲) ابو بصیر یکی از شاگردان امام صادق(علیه السلام) معنای آیه «إِنَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» (آل عمران، ۱۰۲) را پرسید، حضرت فرمود: «بطاع فلا يعصى و يذکر فلا ينسى و يشكرا فلا يکفره» (مجلسی، ۲۹۱/۶۷). یعنی: خدا در بخش های عقیده، اخلاق و اعمال اطاعت شود و معصیت نشود. خدا در یاد بنده باشد و بنده وی را فراموش نکند و شکر خدا بجا آورده شود و کفران نعمت نشود. تقوای تن به همراه تقوای دل و قلب، آدمی را به چنین مقامی می رساند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَعْفُرُ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (الانفال، ۲۹).

این قدرت تمیز در همه مراحل و ابعاد، از ثمرات درخت تقواست. بینش صحیح پر و بال انسان صاعد است و او بدون این پر و بال توان صعود ندارد: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاتح، ۱۰).

### پیوند ناگسستنی ایمان و تقوی

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) ملازمت تقوا و ایمان را اینگونه یادآور شده است: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ عَمَلاً إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةٍ إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دُلْتَهُ الْمَعْرِفَةَ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، إِنَّمَا الْإِيمَانُ بِعِصْمِهِ مِنْ بَعْضِهِ» (مجلسی، ۲۰۶/۱).

در این حدیث توجه به چند نکته حائز اهمیت است:

- الف- خداوند هیچ عملی را بدون معرفت نمی پذیرد، زیرا معرفت روح عمل است. در حقیقت معرفت در متن تقوا نقش تعیین کننده ای دارد.
- ب- اگر عالم و عارف حق را بشناسد ولی به معرفت خود عمل نکند علم او اثر نداشته و در حکم معدوم است و در صفت جاهلان محشور است.

ج- اگر کسی عمل کند، معرفت او را به مراحل بالاتر عمل راهنمایی می‌کند، چون هر درجه‌ای از عمل مایه شکوفایی معرفت و دانش و شکوفایی دانش مایه تحقق عمل خالص تر است؛ یعنی هر اندازه معرفت بیشتر باشد، عمل خالص تر است و هر اندازه عمل خالص تر باشد، عرفت شکوفاتر می‌گردد.

د- دلیل این پیوند آن است که «إِنَّمَا الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ» درجات و مراتب و عناصر ایمان، ابعاد یک پیکر است. ایمان واقعیتی است که بخشی از آن در قلب جا دارد، بخشی در مرحله نفس ظهور می‌کند و قسمتی در اعضاء و جوارح نمود می‌یابد: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَ إِفْرَازٌ بِاللِّسَانِ، وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» (سیدرضی، حکمت ۲۲۷).

ایمان و تقوی از دیگر عوامل و ارکان مهم بینش صحیح هستند و خدای تعالی این دو رکن اساسی را سبب و مایه ریزش روزیهای آسمان معرفی می‌فرماید: **وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمَنُوا وَ انْقَوْلَفَتْحَنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ** (الاعراف، ۹۶).

همّت گماردن جامعه علمی بر احیا و تحقق عوامل بینش صحیح به عنوان یک تکلیف، در پیشبرد رسالت و کارکردهای آن ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

## نتایج مقاله

در عصر حاضر فرهنگ جهان علم بر روح علمی مبتنی بر بینش عقلانی انسان محور پیش می‌رود که پیامدی جز تنزل فردیت و تقویت خطر از خود بیگانگی ندارد.

هر چند جامعه علمی در راستای ویژگیهای اصلی خود یعنی تولید، انتقال و کاربرد دانش همواره در حرکت است؛ لیکن مهمتر از آن تربیت انسان مؤمن متعهد و تعالی بُعد اخلاقی با فرهنگ اسلام است. این بستر با عنایت به شناخت و محاسبه نفس و دیگر عوامل بینش صحیح توحیدی میسر است.

سلطه بُعد متعلق نفس که فصل ممیز انسان از دیگر مخلوقات است، بر جنبه غیر متعلق ش برای حفظ تعادل او، به واسطه ادراک توانم با سلامت فطرت، با تغذیه سالم روح یعنی علم تحقق می‌یابد. «» (عبس/ ۲۴)

اگر همه علوم بشری با وجهه اشتراک محوریت توحید و همواره مستفیض از آموزه‌های وحیانی فراگرفته شود، در آن صورت وقتی جامعه علمی به مطالعه هستی می‌پردازد، همان لذتی را

## عوامل بینش صحیح جامعه علمی در آیات و روایات ۱۰۵

می برد که از خواندن آیات قرآن کریم می برد - چرا که هر دو آیه و نشانه اند- و حیات دنیوی مبتنی برایمان را مبدأ حرکت و سازنده حیات اخروی می داند.

قدر یقین تقوای الهی که به عنوان شالوده و اساس زندگی انسانی در منابع دینی همواره برآن تأکید و تشویق می شود، به واسطه زدودن غبار انحرافات فکری و صیقل روح آدمی در رویش و شکوفایی بینش صحیح، یک اصل و راهبرد عملی است.

## کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- این فارس، معجم مقایيس اللغه، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۹ق
- ۳- ارساطالیس، اخلاق نیکو مخصوص، ترجمه: سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۱
- ۴- باقری، خسرو، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷
- ۵- بی‌نا، طرح تدوین رسالت دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، کمیته برنامه ریزی علمی، ۱۳۷۹
- ۶- پارسانی، حمید، دین، ایدئولوژی و علم، مجموعه مقالات سمینار دانشگاه، جامعه و فرهنگ اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۷۸
- ۷- تمیمی الامدی، عبدالواحدبن محمد، غرالحكم و درالكلم، قم: دارالكتاب الاسلامي، ۱۴۱۰
- ۸- حرعاملى، محمدحسین، وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶
- ۹- جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن: تفسیر موضوعی، تهران: انتشارات آسوه، ۱۳۸۸
- ۱۰- همو، مراحل اخلاق در قرآن کریم، جلد یازده، قم: اسراء، ۱۳۸۸
- ۱۱- جوادی آملی، محسن، آسیب شناسی وحدت حوزه و دانشگاه، مجله اطلاع رسانی معارف، شماره ۳۳، ۱۳۸۴
- ۱۲- دامغانی، حسین بن محمد، قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک، تصحیح کریم عزیزی نقش، تهران: بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۱
- ۱۳- راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: المکتبة المترضویة، ۱۳۶۲
- ۱۴- فیروز آبادی شیرازی، مجدهالدین محمدبن یعقوب، القاموس المحيط، مصر: مطبعة السعاده، ۱۳۷۱
- ۱۵- فلیسی، ابوالفضل جیش بن ابراهیم، وجوه قرآن، ترجمه مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰
- ۱۶- طباطبائی، سیدمحمد حسین، تفسیرالمیزان فی تفسیر القرآن. چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴
- ۱۷- همو، نهایةالحكمه، تصحیح غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۳۷۸
- ۱۸- طریحی، شیخ فخرالدین، مجمع البحرين، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸
- ۱۹- کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، تصحیح سید جواد مصطفوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل البت علیهم السلام، بی‌تا.
- ۲۰- گلمن، دانیل، هوش هیجانی، ترجمه نسرین پارسا، تهران: رشد، ۱۳۹۳
- ۲۱- گنابادی، سلطان علی شاه، سلطان محمدبن حیدر، بیان السعاده فی مقامات العباده، بیروت/لبنان: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸
- ۲۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوارالجامعه لدرر اخبار الأنتمه الاطهار، بیروت: دارالحياء و التراث العربي، ۱۴۰۳
- ۲۳- مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۷۴
- ۲۴- موسوی خمینی، روح الله، دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۷
- ۲۵- نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۹۳
- ۲۶- نصر، سیدحسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۰